۴۲

مجموعه‌ای از کتب سوز و گداز

۱ـ نوعی
۲ـ وحشی
۳ـ زلالی

42

مجموعه سه مثنوی سوز و گداز

۱ـ نوعی

۲ـ وحشی

۳ـ زلالی

مجموعهٔ پنج کتب سوز و گداز

۱ـ نوعی

۲ـ وحشی

۳ـ زلالی

[illegible]

[illegible]

[illegible] بوی عشق [illegible]

[illegible] ای عشق از تیغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صلاح جوش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شمع [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقصان بسر رسید و جنون [illegible]

[illegible] دعا گل و در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

چمن برای [illegible] آتش [illegible] داغ

[illegible] ز گل داغ [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

بغیر از جان دادن نیست [illegible]
ز صد عاشق یکی [illegible]
شکار عشقی [illegible]
ولیکن ان [illegible] حرمت
اگر [illegible]
ز [illegible]
ز آتش [illegible]
ز آتش [illegible]
دماغ [illegible]
ز آتش [illegible] حجاب
دماغ [illegible]
ز آتش [illegible] دود پیدا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز ذوق عشق [illegible] عشق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون کار تو از عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش

[illegible]

مرا کرده بود از [illegible] آتش

[illegible]

[illegible] آتش

[illegible]

[illegible] آتش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرهاد و شیرین ملا وحشی یزدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه فرمان بران کار [illegible]
همه در راه صدف [illegible]

[illegible]

ظاهر اینکه [illegible] زان گل
[illegible] عاشق او وصال [illegible]

[illegible]

یکی جمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه از نور او پیش آمده
همه از نور سایهٔ او فرزند آمده

چه او را مظهر نور او جلیل
به نور الله انه لا اله

چو نور الله بود ز آثار وی حیات
ز نور سرّ حبیب و مجلی ذات

نوبت اندیشه بر جا فتوح
جان ما عشق علا از وجود

وجود جمله سوی حق بود
همه جا جسد از تجلی نور سرّ وی

درگون از روی ذرات ز پیدا وار
چراغ چشم صبح ای نجم افروز

به نماش هم ز طاها شب و روز

فلک بیدار آن سوار آسمان گوهر
ز مهر و صورتی از آسمان گوهر

بیک سر آن نوری کار دو بار
به کون [illegible] زر و یاقوت بار

بکون ز ادو بیکرانی ز نور و صفا
شده ذرات بر خاک از او شب

به نمود حق آن [illegible] زنگ او
شکوه او وصلت از نیاو

از آن بهشت من بنور او زنده با تازه
هر یک روز را بر او فیض

تو بر او شد صبح دشتی بود تابان
چو خورشید گرمی [illegible] زر اول

بگیرد دو بر از ظلمت ز بعد بود

فروزان آنجا که تابان زر نقاب
از او عالم را [illegible] آفتاب

ز شمع او گر [illegible] زنده گر انوار
جهان ز آنجا که بهر اسرار ز بالا

حیات خلق از ظلمت کفر از جهان
سر به سر که خاک تیره بود با عشق و نور

ز عزت بود که شر دردی آن گرد
از [illegible] زر زر افروز

سر ابر بهر شب سر به گل
به جود از [illegible] بر سر جان

ز نیش ماه بر نور و تقابل
بر آن آن تا ره بر اند سر راه

سخن بر آن هم [illegible] سر رده

سر روده رده ره داران مقصود
همه عولان ره ز آنکه رده تا بود

سرآن رسم [illegible] دم شعوب
سر او بعد از جسم زمان بود

نه آن ره ما نفس که او نمود
بهشت [illegible] نیکو بیاید

نقش از [illegible] تا یار آرم
به جنبش سر از او ترکیب ارام

بنود آل [illegible] و جز اعلام
جهان تا قلب آن با او بنمیش

نمی بود [illegible] اندر اهل
به عبارت آسمان

نشد او روز [illegible] بنی سیما
فلک را [illegible] او جاه بگشت

ز نقد وجود چو بیش نار
ز هستی او [illegible] کامل عیار

کوه معنی آید بر آن قطب و مدار
کامل سر و جان و نافعی زر

از او ملیت تا لعداد [illegible]
وجستش گرد [illegible] رستش

و دوری [illegible] همین [illegible] بود
از [illegible] شیخ از شرم بود

همه آنکه شرع [illegible] خاص بر عام
ز رحمت هستی از خاص سر

[illegible] و ده وام بر سینه دوام
لو [illegible] ده [illegible] ماه

نشد از کیمیا [illegible] خواده
از او بر گرد کرده اندار

همه از سینه هر زبون نسیمند
سکه ها بر سر او بیرون شوند

همه بر اسمان از آن منتش
گرد و ذره جو از آن کاشی

گر شبه ناقص شغل حق و دار
زر نیک نور او [illegible] اقلاب

زندگی ها گر [illegible] ملک
بحاش بود [illegible] بار ماند

گر وجود الطف خلق بر سر
سینه [illegible] سینه بیش

با یک جمع او [illegible] بر جان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلامش بنی وحی ابطحی
گواه این سخن [illegible] آیات بین
لغت فهم زبان [illegible] سخن سنج
طلسم آرای افسانه [illegible]
وجودش اول [illegible] عالم
[illegible] از صفا [illegible]
تعالی الله [illegible] ذات [illegible]
گر از نفس او [illegible]
هم از فیض او [illegible] مقصود بود
درخت [illegible] از اصل مقصود
[illegible] نسیم [illegible] دیده
گر از [illegible] چشم [illegible] دیده

[illegible] دیده
[illegible] سخن [illegible] معنا
[illegible] عالم [illegible]
سخن [illegible]
[illegible] خوان [illegible]
[illegible] بیک [illegible]
جهان [illegible]
سخن [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
به اصل و فرع او [illegible]
[illegible] کل [illegible]
[illegible] او
نبود [illegible] او

کلام عقل [illegible]
سخن [illegible]

سخن [illegible]
سخن [illegible]
سخن [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
سخن [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

[illegible] کامل [illegible]
[illegible]
[illegible] صدف [illegible]
[illegible]
صدف [illegible]
[illegible]
[illegible]
صدف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سخن [illegible]
سخن [illegible]
سخن [illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نثر

[illegible]

جهان آورد او بستان اقبال

[illegible]

الف [illegible] بست

[illegible]

آن سرو [illegible]

[illegible]

دل [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

قصهٔ اول

[illegible]

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

مخمس

[illegible]

غزل دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که آید تیر که تخت جاه
که بگذارد بعالم دستانی

ناز دبیر سخن بخسرو

کنون شد بود درین دیباچه آغاز
که شیرین سرو چون برخاست از ناز
تقاضای جمال اینست رخولی
که شوخی باشد اندر بایگی بی
چو خواهد غمزه بر جان خدنگی
کسی باید که جان آورد پیش
وگر گاهی بدین تاز و نکاهی
تواند تاختن بر قلب گاهی
نغستی که نباشد حسن مشغول
بماند کاروان تا منزل
چو خسرو جست از شیرین جدایی
معطل ماند شغل دلربایی
بغایت خاطر شیرین غمین شد
از آن بی رونقی اندوهگین شد
[illegible]
که بعد از یاد در دیوار ... خنک
دلش در تنگنای سینه خسته
بلب جان در جگر تیر شکسته
[illegible]

[illegible]

در نوبت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان این سخن [illegible]

[illegible]

کفتا دو جهان ازان دو دهان
کفتا دو جهان ارزد دو دهان
کفتا که نه عشق و ناله بجا
کفتا ز درد و هجران ناله و جان
کفت از صبر یاد بادای
کفت صبر کرد و قیمت بادای
کفت از عشق ای [illegible] لطف
کفتا بیش از [illegible] بود و ناید
کفتا شیران با جوان [illegible]
کفت از درد کرا از خود [illegible]
کفتا وصل [illegible] با [illegible]
کفتا [illegible] سیل [illegible]
[illegible] از [illegible] نشد
کفتا [illegible] از [illegible] بیان [illegible]
[illegible] غمان [illegible] بازی
[illegible] که [illegible]
[illegible] عشق از [illegible]
غمان [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

کاتب [illegible]
[illegible]
[illegible]
زلف [illegible]

محمود و ایاز حکیم زلالی خوانساری رحمه

[illegible]

[illegible]

در … [illegible]

[illegible]

در … [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کی کرد از بی صوری کتابو
بی نقش نمی ... تا خانه
زلالی ... و ... عشق
بدو داد ...
اگر عشقی ...
بهل که در ... بمرد

در بیوستن قلم

قلم ترا در سخن نغم فکارست
چه کرسی ...
چو تیری ...
درستی ...
چه ...
بدانسان ...
نهان ...
قلم برای اول این فرد
در آن عالم که نه ... بود
سخن بود و سخن بود و سخن بود
سخن عشاقت ...
که در قاف ...
ندیم ...
بردم قاف با عنقا نام

در بیان عشق ...

در بیان ...

[illegible]

[illegible]

ز دل بی آه ... نفس را
مباد ... بخش ... را

[illegible]

مباد ... جام ...
مباد ... دل ...

[illegible]

در آمد لعبت لیلی ...

[illegible]

جهان از ... خط جاه
که نقش سایه بخش ...

[illegible]

نه ابر نو بهاران در بهاران
غبار آلوده ... باران

[illegible]

سوی گلشن اقبال محمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتن محمود ... [illegible]

[illegible]

در ... [illegible]

[illegible]

قضا گوی ملکش از کار افتاد
میان دربسته و ابر گشاده

خداوندا اسیر درد او را
[illegible]

[illegible]
چو بستان ... [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
تن او رشته ... شده

[illegible]
همیشه بالش ... [illegible]

[illegible] در ... خاک
[illegible]

[illegible]
زمین بستر لحافش آسمان است

با آن بیکس که گردید کس درد
نشسته بر بالین او کرد

که گلزار از دم روح اللهم کن
غباری از دوات خضر راهم کن

[illegible] ... محمود ... [illegible]

[illegible]
بگلزارم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] ایاز

[illegible]

در نسب ایاز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو جام از آتش لیک محمود

[illegible]

بهم ز بوستان چهره افروخت

[illegible]

برگ غم گشاده چنگ گیسو

چو لیلی گشته با قد دو تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این هیکل بازوی بیرحمن
طوفان سینه و کمر بین
گردم بلا از تو دامت
منشور زاده قلم بخت

[illegible]

در حالات ... عاشق شدن ... [illegible]

[illegible]

برجِ کلاه گوشه سوده
دز تارک مه کله ربوده
او ابله جوید آسمان کوس
انجم سپاهش و ارزن تو بس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدارت ز نفع مالک نیست [illegible] دریافت کلی [illegible] [illegible] بیک نان [illegible] [illegible] [illegible] کای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو زلفش ... [illegible]

چون نگه جانان ... [illegible]

[illegible]

عمری که بجز ... [illegible]

کاین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

عاشق [illegible] معشوق همان [illegible]

عاشق [illegible] معشوق همان [illegible]

عاشق قدمی [illegible] معشوق همان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای محرم سر درد عشق
ای عالم عشق
بی تو چه بلاست عشق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گوش دل از جهان کنار جای [illegible]

ای گرد برنج دیده من [illegible]

چشم تر ز ابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] ... [illegible]

کل ... [illegible]

کمالات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زان چاک ... [illegible]

آورد ملبوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بستاخت بیابانی و مالان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بشتاف امین یاد جو پیر
افتاده بپای عالم جویی
با ذکر بسیط چون من هم
بیکانه زنده شد من هم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت از دو مرد کام [illegible]
وز [illegible] کان چو نام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کل کرد و بساز دیگر
برگرفته جهان نگار دیگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا بخت ما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الا ای [illegible] باده دادم
یاقوت [illegible] دادم
از خانه [illegible] دادم
[illegible]
[illegible]
کان [illegible] نشستم
[illegible]
کان [illegible]
[illegible]
[illegible]

ای [illegible] ضبط این [illegible] کن
بس کن [illegible] عشق [illegible] کن

تمت الکتاب [illegible] شهر ربیع الاول سنه
[illegible]
کتبه اقل عباد الله محمد رضا

[illegible]

در صفت شیخ ... محمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در صفت شیخ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تعریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سخنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

[illegible]

بیرون رفتن شاه عجم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (red heading)

زبان عاشقانی [illegible] (uncertain reading)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو ساقی سپهان ظرف او بود
به بیشتر از خود تکلیف نمود
چو بردی آتشین آن گنج خانه اش
... که جز آب روان شد

پایان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آوردن شاه بهرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ردیف دال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زانگاه که زمان بکام او بود
انصاف ده زمین مقام او بود

حدیث جانان که [illegible]

[illegible]

چو جان در خلوت دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان ... [illegible]

[illegible]

بستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ازین عالم [illegible]

[illegible]

زمانه تنگ کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سخن پرداز کو کجا آفرین است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۲